



بسم الله الرحمن الرحيم

فصل اول: مفهوم غنا

مطلب اول بعد از بیان مقدمات در مفهوم غنا بود که در کثیری از روایات وارد شده البته همان طور که مستحضر هستید مفهوم غنا به این معنا در قرآن کریم و در کتاب وارد نشده و بیشتر مفهوم حدیثی است تا قرآنی و لذا در حدود ده آیه‌ای که در باب غنا مورد استدلال قرار خواهد گرفت در آن آیات هم شما جایی واژه غنا را ملاحظه نمی‌کنید بلکه آیاتی هم که با این بحث مرتبط باشد در غالب واژه‌ها و مفاهیم دیگر است؛ بنابراین واژه غنا را ما در قرآن نداریم در احادیث داریم.

از جهت دیگر هم اینکه ما در بحث اول که مفهوم غنا را بحث می‌کنیم از نگاه لغویین هست و این را بیان می‌کنم که مفاهیمی که در فقه می‌آید دو گونه تعریف می‌شود:

گاهی تعریف از نگاه لغت است و گاهی تعریف از نگاه فقیه و مجتهد است این دو باهم تفاوتی دارند که باید به آن توجه کرد، وقتی که ما یک مفهومی را از نگاه لغوی بحث می‌کنیم به لغت و ارتکازات لغوی مراجعه می‌شود ولی وقتی فقیه آن مفهوم را تعریف می‌کند دو جهت در این ملحوظ است.

یکی اینکه فقیه برداشت خودش را از ارتکازات و کتب لغت می‌آورد و این برداشت ممکن است حدس و اجتهاد او در لغت باشد نه اینکه امر حسی باشد که بگوید لغوی این طور گفت می‌گوید من از مجموعه کلمات لغت‌شناسان و ارتکازی که دارند این مفهوم را این طور معنا می‌کنم.

و دوم اینکه فقیه در خیلی از موارد در تعریف خودش آن نتایج حکمی و قیودی که با ادله خاص به آن رسیده در مفهوم أخذ می‌کند این طور نیست که ممکن است بگوییم مثلاً در مفهوم غنا لهو نیست ولی چون این قید را از آیات و روایات برداشت می‌کند در مقام تعریف آن قید حکمی را در تعریف أخذ می‌کند.

در خیلی از قسمت‌های فقه ما مواجه به این مسئله هستیم که تعریف فقیه و فقه از یک مفهومی با تعریف لغوی فرق دارد، علتش یکی از این دو نکته است یکی اینکه او در لغت یک نوع اجتهاد کرده و به نتیجه‌ای رسیده و دوم اینکه قیود حکم را در موضوع أخذ کرده یعنی قیودی که دلیل دارد که مثلاً غنا در این حالت‌ها حرام است آن قیدها در مفهوم لغوی مأخوذ نیست ولی به لحاظ فقهی آن قید را در آن أخذ می‌کند این یک نکته است که



خارج از این توجه به این داشته باشید که اگر می‌بینید که گاهی تعریف فقهی با تعریف لغوی به طور کامل منطبق نیست به یکی از این دو نکته برمی‌گردد.

تمایزات تعریف فقهی از لغوی

دو چیز در اینجا گاهی دخالت پیدا می‌کند در مفاهیمی که کمی پیچیده باشد و قیود داشته باشد آنچه دخالت می‌کند و موجب تمایزش از تعریف لغوی می‌شود این است که او برای او یک نوع اجتهاد در مفهوم کرده است و تحلیل و برداشت ویژه خودش را دارد و دوم اینکه قیودی که به موضوع در ادله اضافه شده آن را در خود مفهوم آخذ می‌کند این یک نکته خیلی از موارد به کار می‌آید.

منابع فهم الفاظ و معانی لغوی

نکته دیگر هم که اینجا وارد است این است که ما در مقام فهم الفاظ و معانی لغوی دو منبع در اختیار داریم که می‌توانیم مراجعه کنیم یکی لغت است و یکی هم ارتکازاتی است که ما در فضای آن زبان و ادبیات مثلاً عرب به دست می‌آوریم این طور نیست که یکی ما را از دیگری بی‌نیاز کند و مراجعه به لغت و نوع استعمال آن و ارتکازی که برای ما از این استعمالات به دست می‌آید.

یعنی وقتی انسان فضای عربی و کتاب‌ها را می‌بیند برای خودش یک تبادرات و ارتکازاتی تولید می‌شود این ارتکازات به ضمیمه آنچه در لغت آمده مبنای این می‌شود که انسان به یک تعریفی از یک مفهوم برسد این هم منبع دارد در مورد.

معیار رجوع به کتب لغت

لغت هم عمده کتاب‌هایی که معمولاً در لغت هم آنچه مهم است این است که ما چقدر نزدیک به زمان صدور نص بشویم یعنی در قرون اول ما روایات ما صادر شده در آن فضای و زمان ببینیم که این واژه چه نوع استعمالی داشته و چه معنایی از آن تبادر می‌کرده است هرچه به سمت قهقرا و قرونی که این نص در آن زمان صادر شده چون این واژه‌ها متناسب با آن عصر از ائمه صادر شده است باید ببینیم که در آن زمان چه وضعیتی را دارد. این هم یک نکته هست استصحابی که می‌شود کرد



و لذا ارتکازات از استعمالات جایی که انسان مطمئن است تغییر کرده یا احتمال تغییر می دهد باید در متون قدیم برود و ببیند که چه ارتکازی به دست می آورد ولی خیلی از موارد یک حالت استصحابی دارد که تغییر نکرده مگر اینکه مطمئن باشیم که تغییر کرده است این هم نکته دیگری است هر یک از این نکات به لحاظ اصولی بحث های زیادی دارد.

در کتب لغت هم معمولاً این کتاب ها بین ایدینا هست که ناظر به اعصار متقدمه هم هست

کتب لغت مرتبط

و کتاب هایی که معمولاً در آدرس های ما ملاحظه کردید به این ترتیب است.

کتاب عین زمخشری کتاب بسیار قدیمی است و مجمع البحرین هم خیلی قدیمی است و خود ایشان مدتی در اعراب بادیه نشین می رفت برای اینکه استعمالات را به دست بیاورد. صحاح اللغه و مصباح المنیر و نهاییه ابن اثیر و مقاییس که از یک دقت ویژه ای برخوردار است و لسان العرب و تاج العروس باز هم کتاب های دیگری هست ولی در یک لغت هفت هشت تا منبع اگر مراجعه بشود یک اطمینانی پیدا می شود به اینکه این لفظ در آن عصر رواج داشته است.

چند تا دقیق است مجموعاً اگر انسان بخواهد به یک اطمینانی برسد هفت هشت تا را باید ملاحظه کند. آن های دیگر مانند المنجد معمولاً این ها کمک می کند و الا عمدتاً این هفت هشت کتاب اصلی است یکی دو تا دیگر هم ممکن است باشد که قاموس هست حدود ده تا از کتاب های اصلی است که بیشتر ناظر به اعصار متقدم است یک سری از کتاب های دیگر هست که از این نگاه نمی شود به آن اعتماد زیادی داشت گرچه در جای خود ارزش خودش را دارد.

مباحث اصولی

البته بحث های اصولی در اینجا وجود دارد که ما راجع به آن ها هم دیدگاه ها و نظرهایی وجود دارد ولی فکر می کنم الان نمی توانیم به آن بپردازیم.

با توجه به این چند مقدمه به بحث غنا برمی گردیم. تا به حال گفتیم در بحث اول ما غنا را در مفهوم لغویش می خواهیم به دست بیاوریم می خواهیم بگوییم لغت شناسان از این واژه چه تعریفی ارائه داده اند و چه کاربردی



را برای آن بیان کرده‌اند مجموعه اقوال را مشاهده نمودید و البته این نکته‌ای هم که ایشان اشاره کردند و آدرسی که دادند آن هم به آن چیزی که دیروز گفتیم طبق آنچه ایشان نقل کردند در این حاشیه مکاسب آمده که نه‌ایه ابن اثیر از شافعی نقل کرده که الغنا تحسی الصوت و ترفیقه زیباسازی صدا و نازک سازی آن هست صدا را نازک و ظریف می‌کند

باید ببینیم که این تعابیر مختلفی که در این هشت نه ده تا کتاب وجود داشت چطور باید تفسیر کرد؛ یعنی از عین و مجمع‌البحرین و مصباح و صحاح و نه‌ایه و لسان‌العرب و تاج‌العروس و مقایس که چطور می‌شود این‌ها را جمع کرد یک نکته دیگر هم در مقدمه واضح است که در لغت لغویین غالباً در مقام تمییز بین حقیقت و مجاز نیستند کما اینکه تعریف‌های لغوی هم غالباً شرح‌الاسم است و به همین دلیل تعریف به اعم خیلی در تعاریف لغویین شایع است

تعبیرات لغویین

اما آنچه از مجموع این‌ها می‌شود به دست آورد پنج شش تا تعبیر است یک تعریفی است که در بعضی از کتب آمده و از غنا به صوت الغنا الصوت، این تعبیر در عین و مقایس آمده و در مصباح هم آمده الغنا الصوت این اولین تعریف است ما مجموعه اقوال متفرقه را یک نظم جدید جمع‌بندی می‌کنیم.

الغنا الصوت این یک تعریف این تعریف اول به دو گونه می‌توان تفسیر کرد: یکی اینکه بگوییم صوت در اینجا معنای مطلق صوت است که اگر این باشد تعریف به اعم است و تعریف به اعم هم فراوان داریم و تعریف به اعم هم فراوان داریم مثلاً وقتی اسم گیاهی را می‌آورد می‌گوید نبات یا حیوان یا وقتی می‌گوید دو چیست می‌گوید عدد و گاهی هم می‌گوید عدد بین واحد و ثلاث، این یک تفسیر از تعریف اول است.

تفسیر دوم که بعضی گفته‌اند این است که صوت در اینجا معنای خاصی دارد که در کتاب‌های لغت هم آمده که می‌گوید صوت یعنی آنچه در آن ترجیع است یا در همین آغانی که کتاب مشهوری است در آنجا وقتی قصیده‌ای می‌آورد می‌گوید صوت، یعنی مثلاً یک غزلی که صوت معنای خاصی دارد که گاهی به مجموعه‌ای از شعر یا قصیده و غزل می‌گویند گاهی هم به تنظیمات خاص موسیقی و تارها و تن‌ها را صوت می‌گویند یعنی این تن



خاص این تن خاص این تن و آن تن که به آن صوت می‌گویند که در واقع اگر این را بگوییم تفسیر دوم از کلمه صوت است صوت به ترجیع و وزن داشتن و آهنگ منظم داشتن نزدیک می‌شود.

پس در تعریف اولی که صوت گفته شده یا تعریف به اعم است یا اینکه صوت در واقع یعنی همان چیزی که در آن ترجیع و وزن است و حساب و کتاب و آهنگ موزونی دارد مقصود است پس این چیز جدیدی در این نیست این را کنار می‌گذاریم این کتاب‌هایی که گفته‌اند الغنا صوت این را کنار می‌گذاریم چون صوت یا معنای عام دارد که سودی برای ما ندارد، یا اینکه مقصود صوت بالمعنی الخاص است یعنی همان کلامی که در آن ترجیع باشد و تحسین و آهنگ در آن باشد.

تعریف دوم که در صحاح آمده است در سه کتاب حداقل بود تعریف دوم این است که الغنا من السماع یا الغنا سماع.

این هم در صحاح اللغة آمده یک تعبیر این است که الغنا الصوت نهایتاً صوت را دو گونه می‌شود معنا کرد.

یک معنای خاص است یک معنای عام است که اگر معنای خاص باشد ملحق به همان ترجیع می‌شود؛ تعبیر دوم الغنا السماع این هم تعریفی است که در صحاح آمده و سماع هم در واقع می‌توان بیان کرد که دو تفسیر دارد سماع به معنای عام یعنی آن چیزی که شنیده می‌شود اما بعید است که معنای عام اینجا مقصود باشد بیشتر سماع معنای خاص دارد که قدیم یک اصطلاح بوده که رقص و سماع که می‌گفتند سماع یعنی جمع شدن در جایی و آوازخوانی که در آن ترجیع و ترغیب بود.

سماع هم به معنای عام بعید است باشد بیشتر اینجا گرچه احتمال به تفسیر عام و تفسیر خاص می‌آید ولی در اینجا معنای عامش کمی ضعیف‌تر است و به احتمال قوی‌تر معنای خاص مراد است.

که معنای خاص سماع یعنی آوازهایی که در آن ترجیع هست و جمع می‌شوند و می‌خوانند. یا ترجیع و مطرب یا فقط ترجیع، به هر حال این هم یک کلمه‌ای است که بار اضافه‌ای جز آنچه بعد می‌گوییم ندارد.

سماع می‌شود به معنای عدل باشد و می‌شود مصدر به معنای فاعل باشد نهایتاً می‌خواهیم بگوییم اینجا مقصود خاص مقصود است یعنی چیزی که در آن ترجیع و ترقیق است و زیباست این مقصود است یا به نحو بین العدل یا به معنای اسم فاعل ولی به هر حال یک اصطلاح جاافتاده‌ای بوده که آداب السماع مثلاً چیزهایی است که در اشعار عرب جاهلی و همه این‌ها بوده سماع که می‌گوید معنای خاص است.



این هم تعبیر دوم است که ملاحظه می‌کنید این دو تعبیر بار جدید برای ما ندارند برای اینکه صوت و سماع به معنای عام که چیز خاصی نیست اگر هم به معنای خاص باشد به آن برمی‌گردد که در آن ترجیعی هست یک اطلاقی هست از مفاهیمی که بعد می‌گوییم چیز جدیدی به ما نمی‌دهد.

تعبیر سوم این است که رفع صوته و والاه رفع الصوت و موالاته رفعه و والاه این هم تعبیر سومی است که در نهایت در یک بخشی از نهایت ابن اثیر آمده و در لسان العرب نقل شده است.

مفهوم رفع یعنی بلند خوانده و چیزهایی که تن بلندی و رسا داشته باشد رفع الصوت معنای عام است برای اینکه ممکن است اصوات غنا هم برایش صادق نباشد ولی صوت رقیقی باشد پس ترکیب رفع و والاه مقصود است و عنایت در والا هست خواندن بلندی که موالات در آن باشد این موالات هم وقتی مه به لغت مراجعه بکنیم والاه یعنی در آن ترجیع باشد والا به معنای اولیه‌اش پشت سر هم آمدن و این‌ها، ولی یک مفهوم خاصی پیدا کرده که در کتب لغت گفته می‌شود که والا یعنی در آن ترجیع است یعنی آواز بلندی که در گلو رفت و آمد دارد تن و آهنگ و ریتم خاصی پیدا می‌کند که چهچه و امثال این‌ها می‌گوییم این هم تعریفی است که تعبیر سوم است که در نهایت و لسان آمده.

این تعبیر سوم هم برمی‌گردیم به قید ترجیع چون والا آواز بلند و پشت سر هم یعنی نظم داشتن به معنای بدون ترجیع اگر بخواهد باشد که تعریف به عام است اگر هم به معنای ترجیع باشد به همانی برمی‌گردد که بعد خواهیم گفت درواقع این والا هم مثل صوت معنای مطلق دارد یعنی صدای منظم پشت سر هم اگر این تعریف باشد تعریف عام است معلوم است که خیلی صداهای منظم پشت سر هم است ولی غنا نمی‌گویند.

پس والا یک تعبیر خاصی هم دارد که در بعضی کتب هم آمده یعنی مرجع یعنی ترجیع داد و با صدا بازی کرد در گلو و رفت و آمدی داد که حالت آوازی و چهچه‌ای باشد به این معنا باشد به آن برمی‌گردد.

پس سه تعبیر اینجا آمد صوت، سماع، موالات، هر سه تعبیر عام دارد که اگر آن باشد تفسیر لغت به معنای عام شده و چیز خاصی دست ما نمی‌دهد چیزهای کلی است که هم در غنا هست و هم در غیر غنا.

هر سه واژه هم یک تعریف خاص دارد که تعریف خاص مثل ترجیع است یعنی صدا را در گلو چرخاندن و چهچه دادن و ریتم و حالت خاص به صدا دادن که از حالت اولیه عادی بیرون می‌آید حالت‌های طبیعی ترجیعی



ندارد ولی اگر کسی آن را در گلو بچرخاند و رفت و آمدی بدهد و تارها را به شکل خاصی به حرکت دریاورد صوت مرجع می‌شود.

پس سه تعبیر صوت و سماع و موالات به معنای عامش لا یفید شیاً به معنای خاصش يرجع الی الترجم، شکل خاص به صدا دادن است.

احتمالاً رفعی که می‌فرماید کاری به زیر بم ندارد یعنی می‌خواهد بگوید صدا را از حالت طبیعی بیرون آورده و الا آن غنا است پیش خودش هم آرام و با چهچه آرامی گاهی هم ممکن است تهییجات بالایی داشته باشد.

چهارم هم این است که تحسین و صوت و ترقیقه تعبیر چهارمی است که طبق آنچه در متن مکاسب است و اطمینان خوبی هم دارد. تعبیر چهارم را از نهاییه ابن‌اثیر از شافعی نقل کرده است تحسین الصوت و ترقیقه این هم شبیه دو مطلب قبلی است این هم تعبیر چهارم است معلوم است که تحسین و صوت و ترقیقه اگر به معنای مطلق زیبایی و ظریف کردن صدا باشد تعریف به اعم است قطعاً نمی‌شود بگوییم هر صوت زیبایی غنا است بلکه تعریف به اعم است یعنی جنسش است چون غنا هم یک نوع زیبایی دارد اما زیبایی با یک شکل خاصی است، اگر هم تحسین الصوت در اینجا بخواهد بگوید که تکیه روی ترقیق و نازک سازی که در اثر آهنگ دادن و ترجیع باشد که برمی‌گردد به همان چیزی که در ترجیع گفته می‌شود.

این چهار تعبیری است که در کتب لغت آمده و همه این‌ها به معنای عامش می‌شود جنس تعریف غنا تعریف به عام است به معنای خاصش هم به ترجیع برمی‌گردد یعنی شکل خاص به صدا دادن و صدای عادی را به صورت آواز درآوردن که خود آواز هم دو معنا دارد آواز به معنای عام یعنی هر صدا ولی آوازی که در اصطلاح خاص گفته می‌شود یعنی آنچه با آن بازی کرده و به شکل دیگری درآورده که زیبا و جذاب شده است.

ممکن است بگوییم تحسین و ترقیق همیشه به معنای عام غنا نیست ولی ممکن است بگوییم این‌ها مقصودشان از اضافه ترقیق و تحسین که حتماً عام است ولی ترقیق که اضافه شده مقصود از ترقیق یعنی با صدا بازی کرده که ظریف شد اگر به این معنا باشد به ترجیع برمی‌گردد که بعد خواهیم گفت این نباشد هم فرقی نمی‌کند. این نباشد هم فرقی نمی‌کند احتمالاً از حیث ذوق لغوی نقل می‌کند نه صرف اجتهاد. چون بالاخره خودشان هم در فضای لغت عرب بودند و این حق را داشتند بگویند، کسی که در فضای لغت است مثل هر لغت‌شناسی می‌تواند بگوید من از مراجعه‌ام به عرف این برداشت را می‌کنم نه اینکه از مراجعه به لغوی‌ها و تحلیل خود عبارت



حسی اینجا هم متصور است نباشد هم خیلی مهم نیست نباشد هم در ترجیع نوعی زیباسازی و ترجیع وجود دارد.

کتاب التحقیق فی کلمات قرآن جایی که آخر می‌گوید و التحقیق این است این اجتهاد او در کتب لغت است که این اجتهاد هم برای ما ارزش زیادی ندارد او این‌طور تفسیر کرده مثل تحلیلی که من الا در کتب لغت می‌کنم، کسی می‌تواند بگوید من این را قبول ندارم.

این چهار تعبیر است که این تعابیر در واقع یا به معنای عام است که بسیاری از مواقع لغت همین‌طور است یا اگر معنای خاص باشد به بحث ترجیع برمی‌گردد چیز ویژه‌ای در این‌ها غیر از ترجیع نیست و آن شکل دادن به صدا در گلو است که موجب یک نوع زیبایی و جذابیت در آن می‌شود در مورد قرآن چند مورد ترجیع داریم که همان معرکه آراء است چند روایت داریم آقای خوئی هم اشاره کرده‌اند و ما هم در بحث قرآن در تنبیهات مفصل این را بحث خواهیم کرد.

این چهار تعبیر است که ما سه تا را عرض کردیم و چهارمی هم اینجا اضافه شد که این‌ها در واقع برمی‌گردد به ترجیع و چیز خاصی در آن نیست که روشن کند که ریز قصه چیست.

تعبیر پنجم همان تعریف به صوتی است که در آن ترجیع باشد صوت با ترجیع، از بعضی از کلمات می‌شود استفاده کرد که صوت با ترجیع تعریف غنا هست ما چنین چیزی درجایی نداریم که فقط ترجیع بیاورد و مطرب در ادامه‌اش نباشد ولی از همان جمله‌ای که می‌گوید والاه و آن‌هایی که والاه دارد یا صوت دارد تعریف صوت و والا خیلی موارد گفته شده که ترجیع دارد مطرب ادامه ندارد.

جواب سوال

یک کلام لغوی مقابل من بگذارد بگوید صوت المشتمل علی الترجیع بلا مطرب. یک کتاب لغت ترجیع بگوید. من همه سه چهار جلد کتاب را مطالعه کرده‌ام این مطلب را به این جهت می‌گویم که می‌شود کار کرد به این شکل ندیدیم ولی این تعبیر را به لغت می‌شود استناد داد حداقل آنچه می‌گوید والا در تعریف والا ترجیع آمده است این یک تعریف است و تعبیر پنجمی است که می‌شود از لغت برداشت کرد پس پنجم ترجیع می‌شود. و ششم می‌شود بگویم جایی که مطرب است و ترجیع ندارد ما طرب به مثلاً در المنجد و تاج العروس ما طرب به است پس ششم تطریب و اطراب می‌شود.



هفتم آنچه جمع بین ترجیع و مطرب شده می‌شود یعنی همانی که در مجمع‌البحرین است که الصوت المشتمل علی الترجیع المطرب این هفتم می‌شود که مثلاً در تاج العروس و المنجد این‌طور آمده ترجیع المطرب در مجمع‌البحرین و لسان العرب در یک بیان دیگرش ترجیع مطرب آمده.

البته هشتم این است که بعضی مثل مجمع‌البحرین می‌گویند که او ما یسمى بالعرف بالغنا و إن لم یطرب که این یک دفعه همه چیز را خراب می‌کند می‌گویند تعریفش صوت مشتمل علی الترجیع المطرب او ما یسمى فی العرف غناء و إن لم یطرب این و إن لم یطرب نشان می‌دهد که همانی که فقط ترجیع را می‌گویند در واقع می‌گویند فقط ترجیع کافی است نهایتاً یا ترجیع مطرب باید باشد یا اگر مطرب هم نیست حالتی دارد که غنا برایش صادق است.

بنابراین می‌شود گفت که در این هشت تعبیری که آمد چهار پنج تا کنار می‌رود چون همه برمی‌گردد به ترجیع و مطرب، آنچه برای ما در اینجا باقی می‌ماند عنوان ترجیع و مطرب است، یعنی این دو مفهوم است که ما باید تکلیفش را مشخص بکنیم ترجیع و مطرب، به نظر می‌آید ولو اینکه بعضی گفته‌اند ترجیع و مطرب مساوی هستند

اما ظاهر قصه اگر دقت بکنیم این است که ترجیع و اطراب عام و خاص مطلق هستند.

مفهوم ترجیع

معنای ترجیع همان تولید آواز است، یعنی چهچه دادن و زیروم دادن و بازی کردن با صدا و تارهای صوتی است که گاهی تنها آن است گاهی همراه با ادواتی هم می‌شود این ترجیع می‌شود که حالت چهچه‌ای می‌دهد، در اذان هم یک نوع چهچه پیدا می‌کند یا وقتی که سرودی می‌خواند یک حالت چهچه‌ای پیدا می‌کند این ترجیع است یعنی بازی کردن با صدا در گلو به شکلی که او را زیبا می‌کند دلنوازش می‌کند و امثال این‌ها که مقابل آن صداهایی است که آن هم ممکن است تغییر کند ولی به صورتی صدا را غلیظ و خشن می‌کند و موجب یک نوع تند و غلظت در آن می‌شود.

ترجیع آنجایی است که صدا یک نوع زیباسازی می‌شود و حالت زیروم ویژه‌ای پیدا می‌کند که صدا را زیبا می‌کند و حالت چهچه و آواز پیدا می‌کند و حالت زیبایی هم در آن هست؛ نه آن صداهایی که رقت و حسن و تناسب در آن هست. نه صدایی که در گلو با آن بازی می‌شود ولی خشن و غلیظ می‌شود و موجب تنفر می‌شود



پس صداها یک حالت طبیعی دارد که همین طور داریم حرف می‌زنیم یک وقتی هست این را از حالت طبیعی که تناسب متعارف دارد می‌برد به سمت غلظت و خشونت یک وقتی هم صدا را در گلو به گونه‌ای می‌چرخاند و زیروم و آهنگ و ریتم به آن می‌دهد که زیباتر از حالت طبیعی پیدا می‌کند تناسب ویژه‌ای پیدا می‌کند مثل جمال در صورت جمال در صدا می‌شود. صدا زیبایی و تناسب ویژه‌ای پیدا می‌کند و این الصوت المرجع می‌شود که در خیلی از تعابیر به همین ترجیح برمی‌گشت یعنی صوت و سماع غالباً برمی‌گشت به همین ترجیح یعنی صدا و حسن و رقت و رفت و برگشت و زیروم و بازی با او می‌کند که او را زیبا و مرجع می‌کند، این یک مفهوم است.

مفهوم اطراب و طرب

مفهوم بعدی اطراب و طرب را داریم چون در کل این تحلیل هشت تعبیر ما به دو واژه کلیدی رسیدیم کل آنچه ما الان در لغت ببینیم ارتکازات خودمان را هم تحلیل بکنیم همین است غیر از این نیست ارتکازات عربی ما را هم تحلیل بکنیم همین است در متون قدیم هم ببینیم این دو مفهوم بزنگاه اصلی قصه است یکی ترجیح است که با صدا بازی کردن است بازی‌کردنی که به سمت غلظت و خشونت نیست که بشود «إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ» (لقمان/۱۳) نه به سمت نازک سازی بیاید ولی نه مطلق نازک سازی، مطلق نازک سازی در آن آیه شریفه که «فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ» (احزاب/۳۲). آن خضوع در قول یعنی رقیقش می‌کند ولی رقیق کردن همیشه خواندن نیست، این ترجیح است ترجیح یعنی اینکه صوت را به سمت غلظت و خشونت نبرده به سمت زیبایی آورده و نوعی رقت و زیباسازی در آن هست ولی همراه با ترجیح است یعنی آواز به آن می‌دهد بروبرگرد دارد که ممکن است بگوییم در اینجا چهچه در اینجا پیدا شد چهچه و آواز دادن به آن صدای طبیعی را ترجیح می‌گویند.

ما به دو مفهوم در کل این‌ها می‌رسیم یکی همین مفهوم ترجیح که همین است در واقع صوت در یک حالت طبیعی وضع متعارفی دارد همین را می‌شود برد به سمت غلظت و خشونت که موجب تنفر بشود و می‌شود به سمت زیباسازی و مناسب‌سازی برد که با تغییر مناسب‌سازی که تحسین و ترقیق جنسش است بعد این تحسی و ترقیقی می‌آید که با چرخاندن صدا و زیروم دادنی که نتیجه‌اش چهچه و آواز می‌شود که همه می‌فهمیم یعنی چه به این سمت می‌آید.



پس صوت به سمت تحسین و ترقیق و زیرویم دادن و گرداندن در گلو که ترجیع می‌شود این معنای عام است این یک مفهوم است که مفهوم ترجیع است یک مفهوم دیگر هم طرب و اطراب است این را هم باید معنا بکنیم. پس این دو تا واژه کلیدی نتیجه بحث ما شده که یکی ترجیع است و یکی طرب و ترجیع روشن شد چیست

مفهوم طرب در لغت

طرب هم این‌طور گفته شده این هم در کتبی مثل مصباح و کتب دیگر هست که الطرب خفة تصبیه لشدۀ حزن او سرور آن سبکی و انفعال و از خودبی خود شدنی که به خاطر حزن زیاد یا شادی زیاد در شخصی پیدا می‌شود غم و شادی زیاد فرد را از حالت طبیعی بیرون می‌برد طرب آن حالتی است که به طرف دست می‌دهد در اثر حزن یا سرور زیاد این در مصباح المنیر دارد و العامه تخرصه بالسرور می‌گوید در عرف عام طرب در حزن به کار نمی‌رود در سرور به کار می‌رود بنابراین طرب در لغت به معنای خفة تصبیه است نهایتاً به دو معنا چه در مقام غم چه در شادی اما معنای دوم اخص است یعنی آن حالت بی‌خودی و از خود بی‌خود شدن و انفعال درونی شخص در مقام خوشحالی و شادمانی، در بعضی از کتب مثل المنجد هم دارد که طرب یعنی اهتز و اضطرب فرحا او حزنا.

پس یک معنا این است که خفة تصبیه لشدۀ حزن او سرور و العامه تخرصه بالسرور بود که در مصباح بود یک معنا هم این است که گاهی می‌گویند طرب یعنی اهتز و اضطرب اهتز هم که معنا می‌کنند یعنی تحرک یا تهیج. نهایتاً به هیجان می‌رسد. طرب یعنی هیجانی شد در حزن یا فرح هیجانی در او پیدا شد که هیجان حزن یا فرح است. این معنای عام است پس نتیجه هم این است که طرب هم حالت از خود بی‌خود شدن و هیجان بالایی است که به خاطر حزن و سرور پیدا می‌شود و یک معنا هم این است که آن حالت هیجانان خاصه که در مواقع شادی برای شخص پیدا می‌شود او را شاد می‌کند. این هم معنای طرب است.

به نظر می‌آید بعضی خواسته‌اند بگویند که طرب و ترجیع مساوی هستند هر ترجیعی یک طربی استفاده می‌کند و هر طربی دنبال یک ترجیعی است یا حداقل همیشه ترجیع مطرب است ولی ظاهراً این است که این‌طور نیست وقتی که به اذان چهجه می‌دهد می‌شود بگوئیم در آن ترجیع هست یا این‌طور نیست که وقتی قرآن می‌خواند یا شعر می‌خواند با اینکه در آن ترجیع هست ولی طرب و حتی شائیت اطراب هم خیلی وقت‌ها در آن نیست می‌گوید خفة تصبیه لشدۀ حزن او طرب سرور و حزن که می‌آید این‌ها همه یک نوع هیجان در ما



ایجاد می‌کند اما شده حزن او سرور این نیست چیزی که شخص را از خود بی‌خود کند این مساوی با ترجیع نیست ظاهرش این است که مساوی با ترجیع نیست. ظاهرش این است که مساوی به ترجیع نیست.

جمع بندی

پس تا اینجا ما به این نتیجه رسیدیم که از لغت هشت تا تعبیر آوردیم در تفسیر این تعابیر به تعریف‌هایی رسیدیم که یا ترجیع می‌گوید یا طرب را می‌گوید یا هر دو را می‌گوید به دو واژه اصلی رسیدیم در کل این تعابیر ما به دو واژه اصلی رسیدیم ترجیع و طرب و تعاریف اصلی هم سه تا می‌شود آنچه می‌گوید ترجیع است آنچه می‌گوید مطرب است و آنچه می‌گوید ترجیع مطرب است سه تعریف بیشتر نداریم نتیجه بیش از این نیست.

نکته دیگر هم این است که بین ترجیع و طرب عموم و خصوص مطلق است هر ترجیعی طرب نیست بینشان در واقع عموم و خصوص من وجه است ترجیع تولید چهچه و رفت و برگشت صدا و به صورت آواز در آوردن است اطراب هم یعنی کسی را هیجانی کند یا به صورت مطلق یا به صورت خاص در سرور نهایتاً گاهی هست که صدای مرجع به گونه‌ای است که طرب هم ایجاد می‌کند گاهی طرب ایجاد نمی‌کند کما اینکه طرب هم گاهی با صدا ایجاد می‌شود گاهی با دیدن منظره یا فیلمی در او طرب ایجاد می‌کند این حاصل عرض ما تا اینجا است هشت تعبیر یک، دوم تحلیل که می‌کنیم ترجیع و طرب در این‌ها به دست می‌آید، سه در ترجیع و طرب بینشان عموم و خصوص من وجه است و چهارم هم اینکه نتیجه این است که وقتی به لغت دقت بکنیم یک تعریف از لغت این است که بگوییم غنا یعنی ترجیع و یکی هم این است که ترجیع مطرب این دو تعریف را می‌شود از لغت به دست آورد بعید هم نیست که بگوییم غنا دو اصطلاح دارد هم به معنای عام به کار می‌رود یعنی صدای آوازی ولو آواز مطرب نباشد دوم یعنی صدای مطربی و آوازی که مطرب است.